



درآمد

آیت الله محمد مؤمن قمی، از یاران و شاگردان دیرین حضرت امام خمینی (ره) و از فقهای مبرز شورای نگهبان، سینه‌ای پرخطر از انقلاب شکوهمند اسلامی و همراهان بنیان‌گذار کبیر جمهوری اسلامی دارند.

ایشان به گرمی ما را در بیت خود پذیرفتند و از شهید محراب سخن‌ها گفتند و بدین‌گونه یاد آن بزرگ‌مرد را گرمی داشتند.

آیت الله محمد مؤمن قمی در گفت و شنود با شاهد یاران

نمونه بارزی از اسلام مجسم بود

حاج آقا بفرمایید از هر جایی که صلاح می‌دانید در خصوص شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی و آشنایی‌تان با آن بزرگوار برای‌مان صحبت کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین. عرض کنم که مرحوم آیت الله آقای شیخ عطاء الله اشرفی اصفهانی - رضوان الله تعالی علیه - از بزرگان حوزه بودند و اگر از جهت سنی بخواهیم حساب کنیم، تقریباً هم‌سن حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - بودند یا چه‌بسا پیش‌تر. وقتی که من در قم طلبه شدم، ایشان سن‌شان بالا بود. پیرمرد محترمی بودند که خاطر من هست در مدرسه فیضیه، در حجره‌ای که مربوط به اصفهانی‌ها بود و حجره‌شان رو به قبله بود، ایشان بودند و برخی دیگر، که الان من درست در خاطر من نیست که آن‌ها چه کسانی بودند. البته بنده از نظر سنی با ایشان هم‌سن نبودم که رابطه شخصی داشته باشیم، ولی از باب این‌که این بزرگوار از علمایی بود که در صحنه بود و همه او را می‌شناختند، آدمی بود که به زهد و تقوا معروف بود و جزء خوبان حوزه به حساب می‌آمد. از نظر اخلاقی هم سرمشقی برای روحانیت هم‌سن و خصوصاً سنین پایین‌تر از خودشان بودند. آدم بسیار شریف و ارزنده‌ای بود و این‌که عرض می‌کنم، مربوط به اوایل طلبگی من است، شاید در سال ۱۳۳۴، آن وقت‌ها بود. یعنی زمان مرحوم آیت الله بروجردی که مرحوم حاج آقا عطاء از شاگردان‌شان بودند. مرحوم آیت الله بروجردی در کرمانشاه حوزه علمیه‌ای تأسیس کردند که مدرسه بزرگی بود و من خود آن مدرسه

را از نزدیک دیده‌ام. آن‌جا تحصیل می‌کردید؟
بنده اهل قم هستم و آن مقداری که توفیق پیدا کردم، برای درس خواندن، در قم بود، من از تقریباً سال ۱۳۳۳ در شهر قم مشغول به تحصیل شدم و به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم که موفق شدم درس حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - را شرکت کنم و در محضر ایشان از جهت فقه و اصول بودیم. کما این‌که از جهت تفسیر و فلسفه درس مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - شرکت می‌کردم و شرکت در درس حضرت امام (ره) را ادامه دادم، یعنی استاد به‌نام و مورد توجه من در فقه و اصول ایشان بود تا سال ۱۳۴۲ و در همان سال که ماجرای حمله به مدرسه فیضیه از طرف رژیم ستم‌شاهی پیش آمد، حضرت امام (ره) در خرداد ماه که با عاشورا منطبق بود، تقریباً دوازدهم خرداد یا سیزدهم خرداد، ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داشتند که من هم حضور داشتم و بعد هم حضرت امام (ره) در پانزدهم خرداد که دو، سه روز بعد از سخنرانی ایشان بود، دستگیر و در تهران زندانی شدند و دو ماه بعد ایشان را آزاد کردند، ولی باز زیر نظر بودند و در همین سال ۱۳۴۲ من برای مسافرت به نجف اشرف رفتم؛ هم برای زیارت و هم برای ادامه تحصیل. امام، آن زمان در قم بودند و بعد که آزاد شدند و آمدند به قم، که این شاید در تاریخ بهار ۱۳۴۳ بود، من هم آن زمان نجف بودم و امام بعد از این‌که قم آمدند، مجدداً دستگیر شدند و همراه مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به ترکیه تبعیدشان کردند. بعد از دو، سه سالی که آن‌جا ماندند، به نجف تبعید شدند و حضرت امام (ره) تا سال ۱۳۵۶ در نجف

آن سفر، در سال ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ اتفاق افتاد و وقتی من به منزل حاج آقا عطاء رفتم، ایشان در بین صحبت‌ها فرمودند که عمال رژیم، مرا تهدید کرده‌اند که اگر شما بخواهید با مبارزین این‌جا همکاری و همگامی داشته باشید، ممکن است شما را تبعید کنیم به قم.

شدم، خدمت مرحوم حاج آقا عطاء - رضوان الله تعالی علیه - یکی دو شبی در کرمانشاه ماندم و فکر می‌کنم که در آن سفر قصد داشتم به‌تنهایی به عراق مشرف بشوم یعنی رفیق راهی نداشتم. یادم هست که ایشان یک شبی دعوت گرفتند از من به منزلشان، با همان غذای طلبگی خودمان و نه غذای اشرافی، از ما پذیرایی کردند و یک‌سری مطالبی را ایشان بیان کردند که من آن‌ها را به حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - منتقل کنم، هنوز بعضی از مسائل آن‌جا در یادم هست.

لطفاً آن مسائل را برای ما بازگو کنید.

آن سفر، در سال ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ اتفاق افتاد و وقتی من به منزل حاج آقا عطاء رفتم، ایشان در بین صحبت‌ها فرمودند که عمال رژیم، مرا تهدید کرده‌اند که اگر شما بخواهید با مبارزین این‌جا همکاری و همگامی داشته باشید، ممکن است شما را تبعید کنیم به قم. این بی‌احترامی را نسبت به



بودند. این‌طور نبود که من برای تحصیل به کرمانشاه بروم، ولی به‌خاطر این‌که این ایام، بین سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹، که آخرین سفر من بود، مکرر به کرمانشاه می‌رفتم و گاهی در آن‌جا یک توقیفی داشتیم.

هر بار، چند وقت در آن‌جا می‌ماندید؟

نه، توقیفی نمی‌کردم. ممکن بود یک یا دو روز، سفری هم به آن‌جا بکنم؛ برای دیدار با دوستان. به‌هرحال، این وضع زندگی من بود. برگردیم به اصل مطلب، مرحوم آیت‌الله بروجردی در همان سال‌های اوایل تحصیل من، که نمی‌دانم سال ۱۳۳۴ بود یا ۱۳۳۵، مدرسه بزرگی در کرمانشاه ساختند و قصدشان این بود که آن‌جا حوزه جدیدی برپا کنند. چندین نفر از بزرگان و محترمین را نیز برای اداره حوزه به کرمانشاه فرستادند.

رسم ایشان بود که به همه شهرها روحانی بفرستند، یا فقط در خصوص کرمانشاه این کار را کردند؟

نه، رسم ایشان نبود، البته فقط هم برای کرمانشاه این کار را نکردند. آن‌جا مرحوم شیخ عبدالجواد جبل‌عاملی و مرحوم حاج آقا عطاءالله اشرفی اصفهانی و برخی دیگر از این بزرگان را برای اداره حوزه کرمانشاه فرستادند. مرحوم حاج آقا عطاء که آن‌جا ماندند، سرپرستی حوزه را می‌کردند. نه این‌که مدرس حوزه باشند، بزرگی بودند که حوزه تازه تأسیس کرمانشاه زیر نظر این بزرگان بود؛ من جمله، مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی. موقعی که شهید در قم تشریف داشت، من با ایشان ارتباطی نداشتم. بعد هم، به‌عنوان

ارتباط شخصی، وقتی کرمانشاه بودند، بعد از این‌که امام به نجف تبعید شدند، در یکی از سفرها یادم هست، یک شبی در بین راه که به عراق مشرف می‌شدیم، در کرمانشاه به خدمت حاج آقا عطاء رسیدم و البته خدمت ایشان عرض شده بود که من یک طلبه‌ای از شاگردان حضرت امام (ره) هستم، و امام هم به من لطف داشتند و هم علما، هم فضلاء قم و لایذ من جمله آقا زاده بزرگ هستند و محمد آقا، این‌ها آقا که آقا زاده بزرگ هستند و همین‌طور در آن‌جا از من را می‌شناختند و همین‌طور در آن‌جا از دوستان خوب‌مان، مرحوم حاج آقا بهاء‌الدین عراقی، از علمای کرمانشاه بودند و مسجدی به ایشان واگذار شده بود و پدر ایشان امام جمعه کنگاور بود. آقای عراقی، بعد از انقلاب، آمده بودند دیدن پسر و در ماشینی که سوار بودند مورد سوء قصد منافقین قرار گرفتند و مرحوم حاج آقا بهاء به شهادت رسید و پدر ایشان آقای عراقی سالم ماند و من با آقای حاج آقا بهاء از نزدیک آشنایی زیادی داشتم یا مرحوم آقای مجتبی حاج آخوند که یکی از علمای ارزنده آن‌جا بود، و این‌ها اشخاصی بودند که مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی را قبول داشتند و تقریباً بزرگ کرمانشاه می‌دانستندش. در این ایام که بعد از ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و اوج مبارزه بود، این‌ها به بزرگی و سرپرستی روحانی مرحوم، حاج آقا عطاء در کرمانشاه زندگی می‌کردند و من در یکی از سفرهایی که مشرف

ایشان کرده بودند چون مبارزاتی که مردم در همه جا علیه نظام طاغوتی داشتند، قطعاً در کرمانشاه هم بود. ایشان فرمودند که این‌طور من را تهدید کرده‌اند و من به آن‌ها گفته‌ام شما فکر می‌کنید که من از قم ناراضی هستم، من همیشه می‌خواهم به سمت قم؛ همان‌طوری که مردم برای ثواب و تبرک به سمت قبله می‌خوانند! شما از این جهت مرا تهدید نکنید، بنده برحسب تکلیف و تشخیص، وظیفه در کرمانشاه مانده‌ام. ایشان این مطلب را فرمودند که وقتی مشرف شدم عراق، خدمت حضرت امام (ره) شفاهاً ابلاغ کنم و مرا از سابق یادشان بود، ولی خوب، چند سالی فاصله افتاده بود که ایشان را ندیده بودم. در ضمن، نامه‌ای هم نوشتند تا آن را خدمت امام بدهم. من فکر می‌کنم که اول، نامه را فرستادم و بعد خدمت حضرت امام (ره) رسیدم و حاج آقا عطاء عالمی بود که به تقوا و زهد و بی‌توجهی به دنیا و توکل و توسل به خدا و پیامبر (ص) معروف بود. ایشان فرمودند که خدمت حضرت امام (ره) عرض کن که ما این‌جا شهریه‌ای پرداخت می‌کنیم که از جوه سهم امام و سادات است و مردم براساس وظیفه شرعی، خدمت مراجع یا نمایندگان آن‌ها پرداخت می‌کنند. ما شهریه‌ای در بین طلاب تقسیم می‌کنیم، اما در میان این طلبه‌ها بعضی افراد هستند که چه‌بسا این‌ها ارتباط با رژیم طاغوت داشته باشند و به آن‌ها اعتماد دینی و اعتماد دینی و تقوایی نداشته باشیم؛ آیا به این‌ها هم شهریه بپردازیم یا نه؟ من این مطلب را که خدمت حضرت امام (ره) عرض کردم، فرمودند که بله، در نامه هم نوشته بودند و به من گفتند تو وقتی برمی‌گردی، اگر در کرمانشاه، حاج آقا عطاء را دیدی، به ایشان بگو که هیچ اشکالی ندارد. آن کسی هم که شما می‌ترسی یا خاطر جمعی که ارتباط با نظام ستم‌شاهی دارد، به او هم شهریه بده. ظاهراً در همان‌جا فرمودند که مرحوم آیت‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی ایشان گفته‌اند که ما شهریه را به دو گروه می‌پردازیم: یک، گروهی که بزرگ شدن و پیشرفت‌شان به نفع اسلام است و خدمت به اسلام می‌کنند برای این‌که این‌ها در مسیر اسلام بتوانند زندگی طلبگی و زاهدانه‌ای داشته باشند، به آن‌ها پرداخت می‌کنیم، و یک عده‌ای هم کسانی که مثل سگند و از آن‌ها می‌ترسیم برای این‌که به ما حمله نکنند، به آن‌ها هم می‌پردازیم. بنابراین، شما شهریه را به این‌ها بپردازید، اشکال ندارد، بعد، در آخر که من می‌خواستم ببایم، حضرت امام - رحمت‌الله علیه - فرمودند اگر نامه‌ای را من به شما بدهم که ببرید برای حاج آقا، عطاء اشکالی ندارد؟ چون ممکن است شما را بازرسی کنند و نامه را پیش شما ببینند و باعث زحمت‌تان شود. گفتم نه، مانعی ندارد. و من برگشتم و تا آن‌جا که یادم هست، در کرمانشاه توقف داشتم، برای این‌که نامه آقای اشرفی را تحویل بدهم و در نامه نیز همین مسائل نوشته شده بود. این خصوصیت ویژه‌ای است که در این سفر در ایشان درک کردم و از آیت‌الله حاج عطاء اصفهانی در خاطر من بود و

خود آقای جبل عاملی هم همین‌طور. این‌ها آدم‌های شایسته و بزرگواری بودند.

در مباحث، مقامی داریم به نام مقام عمل بعد از علم، یعنی علمایی که وظیفه ترویج علم را دارند و فرموده «زکات العلم نشر» را به جای می‌آورند، بعداً به جایی می‌رسند که با رفتارهای شان این علم را نشر می‌دهند. یعنی همین‌طور که شما فرمودید شهید اشرفی اصفهانی با عمل هم به نوعی به اطرافیان درس می‌دادند، همین مقام عمل را که بعد از علم است و مخصوص علماست، ایشان به خوبی اجرا می‌کردند.

ببینید، این مسأله درس آموختن به دیگران از راه عمل، مربوط به علم نیست، بلکه مربوط به فرا گرفتن احکام دینی، چه واجبات، چه مستحبات، چه حرام‌ها و چه مکروهات است. ولو این‌که انسان سواد زیادی نداشته باشد، ولی وقتی که فهمید خدا نماز را واجب کرده و هیچ‌وقت نمازش ترک نشد و نماز اول وقت را بسیار با فضیلت دانست آن را به تأخیر نیانداخت، نباید دروغ بگوید، روزه را باید بگیرد، نباید بی‌خودی روزه خورده شود، دروغ هیچ‌وقت نکوید. غیبت هیچ‌وقت نکند. یعنی فهمید که غیبت حرام است، نباید غیبت بکند. فرض کنید که در خصوص مستحبات، وقتی ایشان در قم زندگی می‌کرد، نسبت به حرم حضرت معصومه (س) بی‌اعتنا نبود و مرتب مشرف می‌شد. غسل جمعه را مرتب انجام می‌داد، مکروهات را هیچ‌وقت انجام نداد. این است که ما تعبیر می‌کنیم که ایشان یک اسلام مجسم است. یعنی کانه یک جسمی است که گویا اسلام است. یعنی وقتی آدم این‌طور شد و به این‌جا رسید، با عملش به مردم می‌فهماند که انسان باید این‌طور باشد. در مقابل، اگر زندگی‌اش در سعه نبود و به اندازه نان و پنیری که بخورد بود، به همان اکتفا می‌کرد. فرض کنید که مثلاً برود و پول از هر جا و به هر طریقی که شد در بیارود، این‌طور نبود. خدا می‌خواهد که انسان بهره‌ای از دنیا داشته باشد،

اما نه این‌که برای توسعه زندگی دین، و درسش را رها کند، برای این‌که مثلاً می‌خواهد به قدر کافی بخوابد. هیچ‌وقت نماز صبح را اول وقت نخواند یا به قول بعضی‌ها نمازش را حاشیه طلایی بخواند. شهید، همیشه در اول صبح پا می‌شد و آخر شب هم نوافل را به جا می‌آورد. مطالعه می‌کرد، مستحبات را به جای می‌آورد، نافله صبح می‌خواند، یازده رکعت نافله شب و سه رکعت وتر آن‌ها را انجام می‌داد. وقتی دیدند این آدم این‌طوری است، طوری نیست که برای ریا باشد. وقتی من آدمی بودم که آن‌چنان‌که خدا گفته، واجبات و مستحبات را انجام دادم، با عمل خودم به همه کسانی که مرا شناسند می‌فهمانم که این‌طور هم می‌توان زندگی کرد. این است که با این کار خودم، مردم را دعوت می‌کنم که انسانی کامل باشند و طبعاً حاجتی خواهم بود بر دیگران. ائمه معصومین (س) این‌طور بودند. حالا درست است که همه مسائل دینی را هم می‌دانستند، اما در مقام عمل هم کار خلاف یا حرام ابداً مرتکب نمی‌شدند. این‌که واجبی را ترک بکنند امکان نداشت و دنیا را هم، به اندازه‌ای که نیاز داشتند،



اگر انسان به دنیا علاقه‌مند شد، خودش را کانه فروخته است به دنیا و این باعث می‌شود انسان از آن وظایف الهی روی گردان شود و توجه به آن داشته باشد که از دنیا چیزی به دست آورد و چه بسا در این مسیر به گناهایی در تزییع حقوقی مبتلا شود. اما اگر نباشد که انسان دنیا را به خاطر این‌که بهره دنیایی ببرد نخواهد، انسان بالاخره نمی‌تواند بدون دنیا زندگی کند. در قرآن شریف هم داریم که خداوند به پیامبر بزرگوار (ص) می‌فرماید که نصیب و بهره خودت از دنیا را فراموش نکن، اما به قدری که دنیا ارزش دارد، انسان باید برای دنیا ارزش قائل باشد. شهید محراب این‌طور بود. زندگی‌ای نداشت که به دنبال جمع مال و منال باشد. من به زندگی خصوصی ایشان وارد نیستم، ولی می‌دانم که در سن بالا بود و هنوز در حجره زندگی می‌کرد. زن و بچه را در سده گذاشته بود و خودش

آن‌چه من در خصوص حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی تأکید می‌کنم، معروف بودن ایشان به زهد و تقواست که واقعاً نمونه بارزی از اسلام مجسم بودند. حرکات و سکنات ایشان برای طلاب و فضلا، درس بی‌توجهی به دنیا و توجه به خدا بود.

این‌جا زندگی می‌کرد. آن‌قدر هم برای دنیا حساب باز نمی‌کرد و این برای نشان دادن به مردم نبود، اصلاً اهل این حرف‌ها نبود. آن وقت، این‌طور افراد که طبعاً دنبال این‌که دنیایی برای خودشان تحصیل بکنند نیستند، وقتی کوچک‌ترها یا هم‌سن‌های آن‌ها ببینند این‌ها این‌طور افرادی هستند که برای وظیفه الهی قیام می‌کنند و برای دنیا حساب باز نمی‌کنند، هم مورد علاقه مردم قرار می‌گیرند، هم این‌ها بین مردم شناخته می‌شوند که بی‌توجه به دنیا هستند و زاهدند. و مرحوم حاج آقا عطاء همین‌طور بود؛

عرض کردم. البته همان‌طور که گفتم، با پسران این بزرگوار چه آقا حسین، چه آقا محمد، آشنایی دارم و بعد از انقلاب و بعد از شهادت ایشان هم من در سفری که به خمینی‌شهر داشتم، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ رحمان جبل عاملی که با شهید از یک محل بودند، به اتفاق سر مزار حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی رفتیم.

شیخ عبدالرحمان با شیخ عبدالجواد جبل‌العاملی چه نسبتی داشتند؟

نسبتی نداشتند هر دو سده‌ی بودند هر دو انسان‌های شریفی بودند و شاید از نظر علمی آقای شیخ عبدالجواد بیش‌تر معروف بود. هر دو آن‌ها از بزرگان حوزه بودند. مرحوم آقا شیخ عبدالجواد، بعد از چند سالی که در کرمانشاه بود، به قم برگشت و در آن‌جا مشغول تدریس شد، ولی حاج آقا عطاء ماند در آن‌جا، تا بعد از انقلاب که حضرت امام ایشان را به‌عنوان امام جمعه آن‌جا تعیین کردند.

آن‌چه من در خصوص حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی تأکید می‌کنم، معروف بودن ایشان به زهد و تقواست که واقعاً نمونه بارزی از اسلام مجسم بودند. حرکات و سکنات ایشان برای طلاب و فضلا، درس بی‌توجهی به دنیا و توجه به خدا بود، این مطلبی بود که در ذهن من بود ایشان بزرگ بودند که من توانستم در درس ایشان شرکت کنم. به نظر تان این مقام زهد و تقوای ایشان که از آن صحبت فرمودید، چگونه به دست آمده است؟

اصولاً رسیدن به زهد و تقوا، زمانی میسر می‌شود که به فرموده خداوند انسان برای دنیا نباید حساب باز کند؛ مگر به اندازه گذران زندگی. دل‌بسته به دنیا نباشد، حب الدنیا نداشته باشد. خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را ایشان می‌فرمودند که در روایات داریم "حب الدنیا رأس کل الخطیئه" یعنی دوست داشتن دنیا منشأ هر بدی‌ای است؛ اما خود دنیا نه. ممکن است انسان همه دنیا را داشته باشد و علاقه‌ای به آن نداشته باشد و با همین دنیا کارهای خیر بکند و وسیله‌ای برای کمال باشد، ولی

حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی، پیرمردی که هشتاد و چند سال سن داشتند، هیچ به این فکر نمی‌کرد که باید حرفی بزنم تا عوامل شاه و آمریکا از من نگران نباشند. نفس حضور این‌ها، درس است برای مردم و این‌ها که برای خدا در مقابل خلاف‌کاری‌های آنها بایستد.

ساده‌زیستی‌ای که شهید محراب داشتند، خیلی مهمان‌نواز بودند.

بله، آقا بودند، یعنی مسلمانی که، آن‌چه از اسلام یاد گرفته بودند، عملی می‌کردند. یک عالم بزرگواری، یک انسان شایسته‌ای که همه مردم او را به‌خوبی می‌شناختند و می‌شناسند یا جمعی از مردم او را می‌شناسند. وقتی آن دستگاهی که طاغوتی بود و فقط به فکر دنیا بود و برای خدا حساب باز نمی‌کرد ایشان را به شهادت برساند، هر کس که چنین شخصی را بشناسد و زندگی قبلیش را که همه آن توجه به اسلام و خدا بود بداند، نحوه درگیر شدن نظام طاغوتی با ایشان را هم بداند، پیاداست که نسبت به از دست رفتن چنین بزرگواری ناراحت بشود و نسبت به آن رژیم یا شخصی که او را به شهادت رسانده نفرت به دل بگیرد. طبعاً این اثر را هم دارد که وقتی انسان شایسته‌ای باشد که همه کارهای او برای خدا باشد، مردمی که اطلاع دارند، درس می‌گیرند که دنیا همین است. و چقدر خوب است که انسان وظیفی را که خداوند دستور فرموده، چه مستحب و چه واجب، مراقب باشد و نباید به‌خاطر مشکلی که در عمل به وظیفه پیش می‌آید، کوتاهی کند. این‌ها، همه این تأثیر را دارد در مثل، حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی، پیرمردی که هشتاد و چند سال سن داشتند، هیچ به این فکر نمی‌کرد که باید حرفی

دنیال می‌کردند. اما اگر نمی‌شد، برای‌شان مهم نبود. این درس عملی این است که مخصوص آن عالم درجه یک هم نیست، بلکه کسی که اسلام را ابتلاء به آن داشته باشد، ولو یک مقلدی باشد که احکام را از روی رساله توضیح‌المسائل به‌دست آورده باشد، این درس عملی دادن است. این، عالم بودن نیست، آن‌که زکات علم نشد. اصل آن، این است که وقتی انسان چیزی یاد گرفت، فقط این‌طور نباشد که خودم بلدم و کار به هیچ‌کس نداشته باشم. نه، آن‌چه می‌دانم باید به دیگران هم انتقال دهم که البته خود انسان باید چیزی داشته باشد تا به دیگران بیاموزد و آن را هم نشر دهد و منتشر کند. این، البته مربوط به علما هست. عالم فقط کسی نیست که چیزی را می‌داند، بلکه باید خودش عمل هم بکند. اگر علم بدون عمل باشد، العالم بلاعمل، مثل زنبوری است که بدون عسل باشد و به درد نمی‌خورد. انسان باید چیزی یاد بگیرد. سفارش شده است در قرآن کریم، در روایات، که انسان باید بیاموزد و وقتی هم در قرآن شریف فرموده است که از هر گروه که مؤمنین، باید چند نفر فرستاده شوند به جایی که علم دین در آن‌جا گفته می‌شود تا خودشان یاد بگیرند و بعد از این‌که یاد گرفتند برگردند به سمت مردم، خودشان که در محل‌شان بودند و بترسانند آن‌ها را از موافقت نکردن با دستور خدا یا بیاموزند به افراد دیگری که قصد دارند سواد پیدا بکنند. این کارها جزو وظایف علماست. هم عمل کردن به دین و هم آموختن آن‌چه دانسته‌اند به دیگران. این را اگر عالم عمل نکند، کار بدی کرده و آدم کمبودداری بوده است و اگر هم آموزش ندهد، فقط انسان یاد می‌گیرد گوشه‌ای بنشیند، و این کار نشد، بلکه قاعده این است که انسان چیزی را بیاموزد. هم به دیگران علمش را آموزش بدهد و هم در مقابل، به آن‌چه آموخته، عمل بکند تا مورد عنایت خداوند تبارک و تعالی و توجه حضرت ولی‌عصر (عج) قرار بگیرد.

فرمودید که با همه تنگدستی و

بزنم تا عوامل شاه و آمریکا از من نگران نباشند. نفس حضور این‌ها، درس است برای مردم و این‌ها که برای خدا در مقابل خلاف‌کاری‌های آن‌ها بایستد و نمی‌تواند از منکر کند و آن کسی را که با آن‌ها مبارزه می‌کند و همه علمایی که با این‌ها مبارزه می‌کنند، هم‌گام با این‌ها باشد، این‌ها برای مردم درس است و وقتی ببینند یک چنین کسی به شهادت رسید، جز این‌که نسبت به نظام طاغوتی و درگیر شدن با چنین بزرگواری بغض و کینه پیدا کنند، نیست. باز این‌که مردم نسبت به انسانی که در انجام وظایف الهی کوشا باشد، توجه پیدا می‌کند و قهراً مثل مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی اصفهانی، که هم کرمانشاهیان و هم حوزه قم ایشان را به‌خوبی می‌شناختند و هم طبعاً علمای اصفهان و خود اصفهان و شهرهای اطراف اصفهان ایشان را دوست داشتند و چنین شخصی وقتی مقاومت کند و شهید شود، همه مردمی که خدا و پیغمبر را قبول دارند، برای‌شان درسی می‌شود که باید در عمل به وظیفه کوشا باشند و تأثیرگذار است بر دیگرانی که باقی می‌مانند. اگر نگوییم در حد مرحوم حاج آقا عطاء، ولی کسانی که به سمت خدا و پیامبر بیایند و بیش‌تر کوشا باشند، درست می‌شود مثل حضرت امام (ره) امام با این‌که کسی او را به شهادت نرساند، ولی آدمی بود که همه چیز خودش را برای اسلام گذاشت و در مقابل هیچ‌کس، خم به ابرو نیاورد. گفت هر چه شد مهم نیست مرحوم حاج آقا مصطفی به شهادت رسید یا در آن سن از دنیا رفت ایشان می‌فرمایند که لطف خفی خداست و واقعا هم شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی باعث شد که در ایران، مجدداً حضرت امام و نام حضرت امام و مبارزه با طاغوت به‌تبع حضرت امام دوباره شکل بگیرد. مرحوم آقای مدنی در همدان بود و در زمان مبارزات، همدان را به مبارزه واداشت. در عین حال پس از شهادت قاضی طباطبایی، حضرت امام، مرحوم آیت‌الله مدنی را به‌عنوان امام جمعه فرستادند به تبریز و تا زمانی که در آن‌جا بود، همه را راه می‌انداخت تا کمک به انقلاب بکنند.

و آیت‌الله مدنی در محراب نماز جمعه تبریز شهید شدند.

بله، در آن‌جا به شهادت رسیدند. البته هر گاه یک نفر از علما که از دنیا برود یا به شهادت برسد، مردم خیلی ناراحت می‌شوند، ولی خب شده حالا شهیدش کردند خب بکنند چطورش دوباره مردم می‌آیند البته هر یک از این‌ها ارزش دارند برای ما اما همه همین‌طور هستند خداوند ان‌شاءالله همه ما را توفیق دهد که آن‌چه وظیفه است بتوانیم بفهمیم و به آن عمل کنیم.

شهید اشرفی اصفهانی که عالم بودند و عامل عالم، آخرین نقش و وظیفه الهی خودشان را با شهادت اجرا کردند، چون منتظر شهادت بودند.

شهادت در حال عمل به وظیفه و نه شهادت در هنگام یک گوشه نشستن. او مرد کار بود، آدم عالم عامل بود، عالم بود، وظیفه را می‌دانست، عمل هم می‌کرد، در این راه هم به شهادت رسید. خوشا به حال ایشان؛ رضوان‌الله تعالی علیه. ■

